

نقل قول خیر



**سرتیپ کیومرث حیدری** فرمانده نیروی زمینی ارتش

امروز مباحث آموزشی و آموزش رزم زمینی در نیروی زمینی ارتش از اهمیت و جایگاه بسیار بالایی برخوردار است و مهم‌ترین اولویت در حفظ بازدارندگی است. با اینکه نیروی نظامی باید از آموزش‌های نوین در حوزه‌های مختلف برخوردار باشد اما با توجه به جنگ‌های شناختی و ترکیبی دشمنان علیه جمهوری اسلامی، نیروی زمینی ارتش برای ارتقای سطح آمادگی رزمی و توان دفاعی نیروهای خود، هدف‌گذاری مطلوبی را درنظر گرفته است تا با تمام توان در برابر حمله‌های وسیع دشمنان مقابله به مثل کند.
دفاع پرس

**مهدی چمران**

**رئیس شورای اسلامی شهر تهران**

تعداد محدودی از کشورها به ساخت موشک‌های قریه‌پیمای فراصوت دست پیدا کرده‌اند. این موشک‌ها به‌دلیل سرعت بالایی که دارد قادر به این است از سامانه موشکی عبور کرده و به هدف اصابت کند. امروز دانش بنیان‌ها هر آنچه می‌خواهند و نیاز به آن داریم در کشور تولید می‌کنند که باید شاکر خداوند باشیم. موفقیت‌های نیروی‌های مسلح، موفقیت ملت ایران است. ورود ایران به باشگاه کشورهای دارای موشک‌های فراصوت هراس به دل دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

دشمنان انداخته است. ایمن‌ا

## ایتارومقاومت



# ما جنگجو و جنگ طلب نبودیم!

حسین احمدی، نویسنده و پژوهشگر دفاع‌مقدس معتقد است

اگر روایت‌های سال‌های جنگ را ثبت نکنیم، به افسانه‌ای غیر قابل‌باور تبدیل خواهند شد



**شهره کیانوش‌راد**

روزنامه‌نگار

طول دفاع مقدس نیست. بسیاری از دانش‌آموزان با وجود سن کم، در جبهه‌های نبرد مسئولیت‌های بزرگی برعهده داشتند. برخی از آنها تبدیل به فرماندهان شجاع و دل‌آوری شدند و روایت‌های ناگفته بسیاری درباره آنها وجود دارد که به آنها پرداخته نشده است. دکتر حسین احمدی، معلم، نویسنده و پژوهشگر دفاع مقدس معتقد است اگر روایت‌های سسال‌های جنگ را ثبت نکنیم، به افسانه‌ای غیر قابل‌باور تبدیل خواهند شد. کتاب «محصلان مدرسه عشق» از انتشارات مرز و بوم که به تازگی منتشر شده روایت نسلی است که روزی شوق اشتیاق به جبهه و دفاع از سرزمین‌شان، آنها را به‌سوی مدرسه عشق کشاند. با حسین احمدی، نویسنده و پژوهشگر این کتاب در باره نقش دانش‌آموزان در دفاع‌مقدس گفت‌وگو کرده‌ایم.

دانش‌آموزان در عرصه دفاع‌مقدس عصری بسیار تعیین‌کننده بودند که داوطلبانه و آگاهانه کلاس‌های درس را به جبهه‌ها منتقل کردند تا در کنار موختن علم و دانش، درس مردانگی و مروت بیاموزند. حسین احمدی که خود در دوران نوجوانی به جبهه رفته است درباره انگیزه نوشتن کتاب «محصلان مدرسه عشق» می‌گوید: «برق دانش‌آموزی این انگیزه را داد که حماسه‌دوستانم را به تصویر بکشم. تاریخ، گوهر ناب یک سرزمین است و قهرمان‌ها معرف آن تاریخ هستند. نیاز امروز ما ثبت روایت‌های جنگ برای نوجوانان است اما این موضوع آنطور که باید جدی گرفته نشده است. من که خود در نوجوانی به جبهه رفته بودم، وقتی روایت‌هایی را از همین شهدای دانش‌آموزی می‌نوشتیم، باور نمی‌کردم یک نوجوان ۱۵ساله غواص یا تخریب‌چی شده و باید معبر یک گردان را باز کند. اگر این روایت‌ها را ثبت نکنیم به افسانه‌ای غیرقابل‌باور تبدیل خواهند شد.» احمدی که یکی از فضل‌های این کتاب را به بررسی دلایل حضور دانش‌آموزان در خطوط مقدم جبهه اختصاص داده در ادامه می‌گوید: «بسیاری از بخشنامه‌ها و دستورالعمل‌های فرماندهان آن دوره به‌ویژه فرماندهی سپاه بر عدم به‌کارگیری نیروهای زیر ۱۶سال در واحدهای پشتیبانی و عقبه خطوط نبرد تأکید دارد. با این حال دانش‌آموزان، نوجوانان و جوانان بر مبنای باور و اعتقادات مذهبی و ملی در مواردی در خطوط نبرد یا واحدهای دیگر در نبرد نیز مشغول شدند.بنابراین نمی‌توان برچسب نادیده گرفتن حقوق نوجوانان و مسائلی از این دست را به‌عنوان نقد در این زمینه عنوان کرد. شواهد و اسناد فراوانی نیز برای اثبات این مدعا وجود دارد که در کتاب «محصلان مدرسه عشق» به آن پرداخته شده است.»

روایت حسین احمدی از روزهای حضور در جبهه:

**صدای امدادگری که برایم فاتحه می‌خواند را می‌شنیدم**

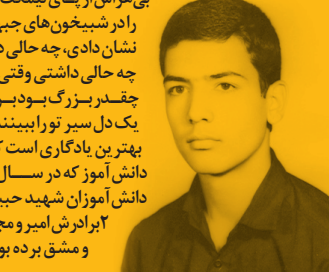
«عملیات مهم والفجر۴ پیش‌رو بود و ما آموزش‌های سنگین نظامی شرکت می‌کردیم و بافضای جنگ آشنا می‌شدیم تاایر شرتک در عملیاتی پیچیده وسخت آماده شویم.بعداز عملیات و گرفتن شهر فاو،به‌ماگفتند که بایدبه‌عقب‌برگردید تا نیروی تازه‌نفس جایگزین شما شود.ما در بادگان تسخیر شده عراقی‌ها مستقر بودیم که مورد پاتک و بمباران هواپیمای عراقی قرار گرفتیم.من بهشت مجروح شدم،به‌طوری‌که امدادگران تصور کردند شهید شدم.۴۲فجر مجروح که من یکی از آنها بودم‌مرد آمبولانس گذاشتند تااز خط مقدم به ساحل‌اروند وسپس به پشت جبهه منتقل کنند. صدای امدادگران را می‌شنیدم که می‌گفتنداین یکی هم شهید شد!حتی

یادی از دانش‌آموز شهید حبیب آقاچاللو

**آفتقدر شناسنامه‌اش را دستکاری کرد تا سوراخ شد**

چهاربیم‌زخم‌دهی‌سرنوشت‌تاریبی‌آنکه درس پس‌داده باشی در کلاس زندگی‌شهید شهادت نوش جانث که می‌هراس از بیای نیمکت‌های چوبی بر خاستی و به‌سوی مکتبخانه دیگری شتافتی تا تکلیف شبت را در شبیخون‌های جبهه بنویسی. راستی بگو ببینم وقتی کتابه تلت آخرت را به امام‌زمان(عج) نشان دادی، چه حالی داشتی؟

چه حالی داشتی وقتی شاگرد اول مدرسه انثار شدی؟! چقدر زود بود رفتنت به جبهه و یک‌دل سیر تو را ببینند و بعد از کنارشان بروی. اما نگران نباش! افتخاری که تو بر قلب آنها نهادی بهتر ین یادگاری است که از تو دارد و به آن می‌بالند. آنها مشغور شرح حالی است برای شهدای دانش‌آموز که در سسال‌های دفاع مقدس مردانه پای میهن و اعتقاداتشان ایستادند. یکی از این دانش‌آموزان شهید حبیب آقاچاللو است که در سال۱۳۴۹ در شهر تهران متولد شد. شهادت آبردارش امیر ومجید چنان او را عاشق جبهه و جنگ کرده‌بود که هوش و حواسش را از درس و مشق برده بود. آن زمان او دانش‌آموز سال سوم راهنمایی در مدرسه شهید کسروی



بررسی تاریخ دفاع مقدس نشان می‌دهد که در طول ۸سال جنگ تحمیلی ۵۵۰هزار دانش‌آموز داوطلبانه به جبهه‌ها اعزام شده‌اند. از این تعداد ۳۶هزار دانش‌آموز شهید و تعدادی دیگر نیز به درجه جانبازی یا اسارت نایل شده‌اند اما این اعداد بیانگر همه شجاعت و رشادت دانش‌آموزان در فرماندهان شجاع و دل‌آوری شدند و روایت‌های ناگفته بسیاری درباره آنها وجود دارد که به آنها پرداخته نشده است. دکتر حسین احمدی، معلم، نویسنده و پژوهشگر دفاع مقدس معتقد است اگر روایت‌های سسال‌های جنگ را ثبت نکنیم، به افسانه‌ای غیر قابل‌باور تبدیل خواهند شد. کتاب «محصلان مدرسه عشق» از انتشارات مرز و بوم که به تازگی منتشر شده روایت نسلی است که روزی شوق اشتیاق به جبهه و دفاع از سرزمین‌شان، آنها را به‌سوی مدرسه عشق کشاند. با حسین احمدی، نویسنده و پژوهشگر این کتاب در باره نقش دانش‌آموزان در دفاع‌مقدس گفت‌وگو کرده‌ایم.

احمدی، گریزی هم به خاطرات خود از دوران جنگ تحمیلی می‌زند و می‌گوید که چگونه ممکن است نوجوانی کم‌سن‌وسال بر ترس خود غلبه کند و با وجود مروحیت یا از دست دادن عزیزانش باز هم برای رفتن به جبهه مصمم شود: «سال۱۳۶۴ چند ماه مانده به عملیات والفجر ۸ و زمانی که ۱۶سال کتاب‌دستم، برای رفتن به جبهه اقدام کردم. قبل از آن هم چندبار اقدام کرده‌بودم اما هر بار می‌گفتند باید شرایط قانونی برای رفتن به جبهه را داشته باشی. حال و هوای جنگ بود و ما که نمی‌خواستیم از این فاصله عقب بپشیم، با هر ترفندی بود به جبهه رفتم. از مجموع ۵۵۰ دانش‌آموز ۲کلاس، ۴۵ نفر به جبهه رفتند. ما جنگجو و جنگ‌طلب نبودیم. اصلاً قیافه و قدوقوایمان به جنگجو نمی‌خورد و حتی اندازه برخی اسلحه‌ها، قدم ما بلندتر بود. شاید در نگاه اول حضور مادر جبهه به شور و شوق ما به هیجانات دوران نوجوانی مربوط می‌شد اما واقعیت این بود که وقتی وارد صحنه جنگ واقعی می‌شدیم آن احساسات و شور و هیجان رنگ می‌یافت و اگر پشتوانه عقلانی و دینی پشت آن هیجانات نبود، امکان نداشت کسی بتواند بماند و ادامه دهد. خیلی از دانش‌آموزان با شجاعت وارد رسته‌های خطرناکی شدند. از تخریب‌چی گرفته تا غواصی یا نیروی اطلاعات عملیات، حتی برخی فرمانده شدند. تنها کسی آنها را مجبور نکرده بود، حتی مانع ورود نوجوانان به جنگ هم می‌شدند. میدان نبرد، عرصه جنگ واقعی بود و اینگونه نبود که کسی بخواد با احساسات و شور زودگذر نوجوانی چند ماه بماند، در عملیات شرکت کند و به مأموریت‌های خطرناک برود. مهم‌ترین عامل برای حضور در جبهه، انگیزه‌های دینی و باورهای رمنسوپ شده در ذهن و فکر مان بود و باور داشتیم که برای دفاع از آمان‌ها، میهن و سرزمین‌مان و افتخارات گذشتمان می‌جنگیم.»

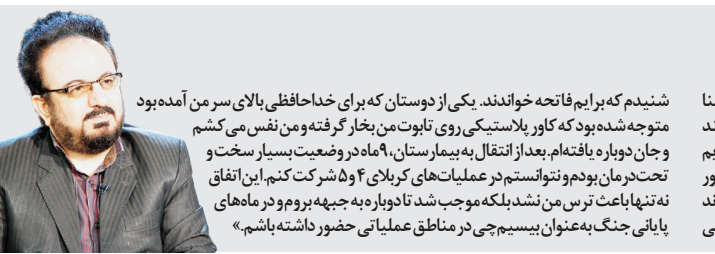
احمدی، گریزی هم به خاطرات خود از دوران جنگ تحمیلی می‌زند و می‌گوید که چگونه ممکن است نوجوانی کم‌سن‌وسال بر ترس خود غلبه کند و با وجود مروحیت یا از دست دادن عزیزانش باز هم برای رفتن به جبهه مصمم شود: «سال۱۳۶۴ چند ماه مانده به عملیات والفجر ۸ و زمانی که ۱۶سال کتاب‌دستم، برای رفتن به جبهه اقدام کردم. قبل از آن هم چندبار اقدام کرده‌بودم اما هر بار می‌گفتند باید شرایط قانونی برای رفتن به جبهه را داشته باشی. حال و هوای جنگ بود و ما که نمی‌خواستیم از این فاصله عقب بپشیم، با هر ترفندی بود به جبهه رفتم. از مجموع ۵۵۰ دانش‌آموز ۲کلاس، ۴۵ نفر به جبهه رفتند. ما جنگجو و جنگ‌طلب نبودیم. اصلاً قیافه و قدوقوایمان به جنگجو نمی‌خورد و حتی اندازه برخی اسلحه‌ها، قدم ما بلندتر بود. شاید در نگاه اول حضور مادر جبهه به شور و شوق ما به هیجانات دوران نوجوانی مربوط می‌شد اما واقعیت این بود که وقتی وارد صحنه جنگ واقعی می‌شدیم آن احساسات و شور و هیجان رنگ می‌یافت و اگر پشتوانه عقلانی و دینی پشت آن هیجانات نبود، امکان نداشت کسی بتواند بماند و ادامه دهد. خیلی از دانش‌آموزان با شجاعت وارد رسته‌های خطرناکی شدند. از تخریب‌چی گرفته تا غواصی یا نیروی اطلاعات عملیات، حتی برخی فرمانده شدند. تنها کسی آنها را مجبور نکرده بود، حتی مانع ورود نوجوانان به جنگ هم می‌شدند. میدان نبرد، عرصه جنگ واقعی بود و اینگونه نبود که کسی بخواد با احساسات و شور زودگذر نوجوانی چند ماه بماند، در عملیات شرکت کند و به مأموریت‌های خطرناک برود. مهم‌ترین عامل برای حضور در جبهه، انگیزه‌های دینی و باورهای رمنسوپ شده در ذهن و فکر مان بود و باور داشتیم که برای دفاع از آمان‌ها، میهن و سرزمین‌مان و افتخارات گذشتمان می‌جنگیم.»

احمدی، گریزی هم به خاطرات خود از دوران جنگ تحمیلی می‌زند و می‌گوید که چگونه ممکن است نوجوانی کم‌سن‌وسال بر ترس خود غلبه کند و با وجود مروحیت یا از دست دادن عزیزانش باز هم برای رفتن به جبهه مصمم شود: «سال۱۳۶۴ چند ماه مانده به عملیات والفجر ۸ و زمانی که ۱۶سال کتاب‌دستم، برای رفتن به جبهه اقدام کردم. قبل از آن هم چندبار اقدام کرده‌بودم اما هر بار می‌گفتند باید شرایط قانونی برای رفتن به جبهه را داشته باشی. حال و هوای جنگ بود و ما که نمی‌خواستیم از این فاصله عقب بپشیم، با هر ترفندی بود به جبهه رفتم. از مجموع ۵۵۰ دانش‌آموز ۲کلاس، ۴۵ نفر به جبهه رفتند. ما جنگجو و جنگ‌طلب نبودیم. اصلاً قیافه و قدوقوایمان به جنگجو نمی‌خورد و حتی اندازه برخی اسلحه‌ها، قدم ما بلندتر بود. شاید در نگاه اول حضور مادر جبهه به شور و شوق ما به هیجانات دوران نوجوانی مربوط می‌شد اما واقعیت این بود که وقتی وارد صحنه جنگ واقعی می‌شدیم آن احساسات و شور و هیجان رنگ می‌یافت و اگر پشتوانه عقلانی و دینی پشت آن هیجانات نبود، امکان نداشت کسی بتواند بماند و ادامه دهد. خیلی از دانش‌آموزان با شجاعت وارد رسته‌های خطرناکی شدند. از تخریب‌چی گرفته تا غواصی یا نیروی اطلاعات عملیات، حتی برخی فرمانده شدند. تنها کسی آنها را مجبور نکرده بود، حتی مانع ورود نوجوانان به جنگ هم می‌شدند. میدان نبرد، عرصه جنگ واقعی بود و اینگونه نبود که کسی بخواد با احساسات و شور زودگذر نوجوانی چند ماه بماند، در عملیات شرکت کند و به مأموریت‌های خطرناک برود. مهم‌ترین عامل برای حضور در جبهه، انگیزه‌های دینی و باورهای رمنسوپ شده در ذهن و فکر مان بود و باور داشتیم که برای دفاع از آمان‌ها، میهن و سرزمین‌مان و افتخارات گذشتمان می‌جنگیم.»

احمدی، گریزی هم به خاطرات خود از دوران جنگ تحمیلی می‌زند و می‌گوید که چگونه ممکن است نوجوانی کم‌سن‌وسال بر ترس خود غلبه کند و با وجود مروحیت یا از دست دادن عزیزانش باز هم برای رفتن به جبهه مصمم شود: «سال۱۳۶۴ چند ماه مانده به عملیات والفجر ۸ و زمانی که ۱۶سال کتاب‌دستم، برای رفتن به جبهه اقدام کردم. قبل از آن هم چندبار اقدام کرده‌بودم اما هر بار می‌گفتند باید شرایط قانونی برای رفتن به جبهه را داشته باشی. حال و هوای جنگ بود و ما که نمی‌خواستیم از این فاصله عقب بپشیم، با هر ترفندی بود به جبهه رفتم. از مجموع ۵۵۰ دانش‌آموز ۲کلاس، ۴۵ نفر به جبهه رفتند. ما جنگجو و جنگ‌طلب نبودیم. اصلاً قیافه و قدوقوایمان به جنگجو نمی‌خورد و حتی اندازه برخی اسلحه‌ها، قدم ما بلندتر بود. شاید در نگاه اول حضور مادر جبهه به شور و شوق ما به هیجانات دوران نوجوانی مربوط می‌شد اما واقعیت این بود که وقتی وارد صحنه جنگ واقعی می‌شدیم آن احساسات و شور و هیجان رنگ می‌یافت و اگر پشتوانه عقلانی و دینی پشت آن هیجانات نبود، امکان نداشت کسی بتواند بماند و ادامه دهد. خیلی از دانش‌آموزان با شجاعت وارد رسته‌های خطرناکی شدند. از تخریب‌چی گرفته تا غواصی یا نیروی اطلاعات عملیات، حتی برخی فرمانده شدند. تنها کسی آنها را مجبور نکرده بود، حتی مانع ورود نوجوانان به جنگ هم می‌شدند. میدان نبرد، عرصه جنگ واقعی بود و اینگونه نبود که کسی بخواد با احساسات و شور زودگذر نوجوانی چند ماه بماند، در عملیات شرکت کند و به مأموریت‌های خطرناک برود. مهم‌ترین عامل برای حضور در جبهه، انگیزه‌های دینی و باورهای رمنسوپ شده در ذهن و فکر مان بود و باور داشتیم که برای دفاع از آمان‌ها، میهن و سرزمین‌مان و افتخارات گذشتمان می‌جنگیم.»

احمدی، گریزی هم به خاطرات خود از دوران جنگ تحمیلی می‌زند و می‌گوید که چگونه ممکن است نوجوانی کم‌سن‌وسال بر ترس خود غلبه کند و با وجود مروحیت یا از دست دادن عزیزانش باز هم برای رفتن به جبهه مصمم شود: «سال۱۳۶۴ چند ماه مانده به عملیات والفجر ۸ و زمانی که ۱۶سال کتاب‌دستم، برای رفتن به جبهه اقدام کردم. قبل از آن هم چندبار اقدام کرده‌بودم اما هر بار می‌گفتند باید شرایط قانونی برای رفتن به جبهه را داشته باشی. حال و هوای جنگ بود و ما که نمی‌خواستیم از این فاصله عقب بپشیم، با هر ترفندی بود به جبهه رفتم. از مجموع ۵۵۰ دانش‌آموز ۲کلاس، ۴۵ نفر به جبهه رفتند. ما جنگجو و جنگ‌طلب نبودیم. اصلاً قیافه و قدوقوایمان به جنگجو نمی‌خورد و حتی اندازه برخی اسلحه‌ها، قدم ما بلندتر بود. شاید در نگاه اول حضور مادر جبهه به شور و شوق ما به هیجانات دوران نوجوانی مربوط می‌شد اما واقعیت این بود که وقتی وارد صحنه جنگ واقعی می‌شدیم آن احساسات و شور و هیجان رنگ می‌یافت و اگر پشتوانه عقلانی و دینی پشت آن هیجانات نبود، امکان نداشت کسی بتواند بماند و ادامه دهد. خیلی از دانش‌آموزان با شجاعت وارد رسته‌های خطرناکی شدند. از تخریب‌چی گرفته تا غواصی یا نیروی اطلاعات عملیات، حتی برخی فرمانده شدند. تنها کسی آنها را مجبور نکرده بود، حتی مانع ورود نوجوانان به جنگ هم می‌شدند. میدان نبرد، عرصه جنگ واقعی بود و اینگونه نبود که کسی بخواد با احساسات و شور زودگذر نوجوانی چند ماه بماند، در عملیات شرکت کند و به مأموریت‌های خطرناک برود. مهم‌ترین عامل برای حضور در جبهه، انگیزه‌های دینی و باورهای رمنسوپ شده در ذهن و فکر مان بود و باور داشتیم که برای دفاع از آمان‌ها، میهن و سرزمین‌مان و افتخارات گذشتمان می‌جنگیم.»

احمدی، گریزی هم به خاطرات خود از دوران جنگ تحمیلی می‌زند و می‌گوید که چگونه ممکن است نوجوانی کم‌سن‌وسال بر ترس خود غلبه کند و با وجود مروحیت یا از دست دادن عزیزانش باز هم برای رفتن به جبهه مصمم شود: «سال۱۳۶۴ چند ماه مانده به عملیات والفجر ۸ و زمانی که ۱۶سال کتاب‌دستم، برای رفتن به جبهه اقدام کردم. قبل از آن هم چندبار اقدام کرده‌بودم اما هر بار می‌گفتند باید شرایط قانونی برای رفتن به جبهه را داشته باشی. حال و هوای جنگ بود و ما که نمی‌خواستیم از این فاصله عقب بپشیم، با هر ترفندی بود به جبهه رفتم. از مجموع ۵۵۰ دانش‌آموز ۲کلاس، ۴۵ نفر به جبهه رفتند. ما جنگجو و جنگ‌طلب نبودیم. اصلاً قیافه و قدوقوایمان به جنگجو نمی‌خورد و حتی اندازه برخی اسلحه‌ها، قدم ما بلندتر بود. شاید در نگاه اول حضور مادر جبهه به شور و شوق ما به هیجانات دوران نوجوانی مربوط می‌شد اما واقعیت این بود که وقتی وارد صحنه جنگ واقعی می‌شدیم آن احساسات و شور و هیجان رنگ می‌یافت و اگر پشتوانه عقلانی و دینی پشت آن هیجانات نبود، امکان نداشت کسی بتواند بماند و ادامه دهد. خیلی از دانش‌آموزان با شجاعت وارد رسته‌های خطرناکی شدند. از تخریب‌چی گرفته تا غواصی یا نیروی اطلاعات عملیات، حتی برخی فرمانده شدند. تنها کسی آنها را مجبور نکرده بود، حتی مانع ورود نوجوانان به جنگ هم می‌شدند. میدان نبرد، عرصه جنگ واقعی بود و اینگونه نبود که کسی بخواد با احساسات و شور زودگذر نوجوانی چند ماه بماند، در عملیات شرکت کند و به مأموریت‌های خطرناک برود. مهم‌ترین عامل برای حضور در جبهه، انگیزه‌های دینی و باورهای رمنسوپ شده در ذهن و فکر مان بود و باور داشتیم که برای دفاع از آمان‌ها، میهن و سرزمین‌مان و افتخارات گذشتمان می‌جنگیم.»



شیدم که برایم فاتحه خوانند. یکی از دوستان که برای خداحافظی بالای سر من آمده‌بود متوجه شده‌بود که کارو بلاستیکوی روی تابوت من بخار گرفته و من نفس می‌کشم و جان دوباره یافته‌ام.بعداز انتقال به بیمارستان، ۹ماه در وضعیت بسیار سخت و تحت‌درمان بودم و نتوانستم در عملیات‌های کربلای ۴، ۵ و ۶ شرکت کنم. این اتفاق نه‌تنها باعث ترس من نشد بلکه موجب شد دوباره به جبهه بروم و در ماه‌های پایانی جنگ به‌عنوان پیسیسمی‌چر در مناطق عملیاتی حضور داشته‌باشم.»

احمدی، گریزی هم به خاطرات خود از دوران جنگ تحمیلی می‌زند و می‌گوید که چگونه ممکن است نوجوانی کم‌سن‌وسال بر ترس خود غلبه کند و با وجود مروحیت یا از دست دادن عزیزانش باز هم برای رفتن به جبهه مصمم شود: «سال۱۳۶۴ چند ماه مانده به عملیات والفجر ۸ و زمانی که ۱۶سال کتاب‌دستم، برای رفتن به جبهه اقدام کردم. قبل از آن هم چندبار اقدام کرده‌بودم اما هر بار می‌گفتند باید شرایط قانونی برای رفتن به جبهه را داشته باشی. حال و هوای جنگ بود و ما که نمی‌خواستیم از این فاصله عقب بپشیم، با هر ترفندی بود به جبهه رفتم. از مجموع ۵۵۰ دانش‌آموز ۲کلاس، ۴۵ نفر به جبهه رفتند. ما جنگجو و جنگ‌طلب نبودیم. اصلاً قیافه و قدوقوایمان به جنگجو نمی‌خورد و حتی اندازه برخی اسلحه‌ها، قدم ما بلندتر بود. شاید در نگاه اول حضور مادر جبهه به شور و شوق ما به هیجانات دوران نوجوانی مربوط می‌شد اما واقعیت این بود که وقتی وارد صحنه جنگ واقعی می‌شدیم آن احساسات و شور و هیجان رنگ می‌یافت و اگر پشتوانه عقلانی و دینی پشت آن هیجانات نبود، امکان نداشت کسی بتواند بماند و ادامه دهد. خیلی از دانش‌آموزان با شجاعت وارد رسته‌های خطرناکی شدند. از تخریب‌چی گرفته تا غواصی یا نیروی اطلاعات عملیات، حتی برخی فرمانده شدند. تنها کسی آنها را مجبور نکرده بود، حتی مانع ورود نوجوانان به جنگ هم می‌شدند. میدان نبرد، عرصه جنگ واقعی بود و اینگونه نبود که کسی بخواد با احساسات و شور زودگذر نوجوانی چند ماه بماند، در عملیات شرکت کند و به مأموریت‌های خطرناک برود. مهم‌ترین عامل برای حضور در جبهه، انگیزه‌های دینی و باورهای رمنسوپ شده در ذهن و فکر مان بود و باور داشتیم که برای دفاع از آمان‌ها، میهن و سرزمین‌مان و افتخارات گذشتمان می‌جنگیم.»

احمدی، گریزی هم به خاطرات خود از دوران جنگ تحمیلی می‌زند و می‌گوید که چگونه ممکن است نوجوانی کم‌سن‌وسال بر ترس خود غلبه کند و با وجود مروحیت یا از دست دادن عزیزانش باز هم برای رفتن به جبهه مصمم شود: «سال۱۳۶۴ چند ماه مانده به عملیات والفجر ۸ و زمانی که ۱۶سال کتاب‌دستم، برای رفتن به جبهه اقدام کردم. قبل از آن هم چندبار اقدام کرده‌بودم اما هر بار می‌گفتند باید شرایط قانونی برای رفتن به جبهه را داشته باشی. حال و هوای جنگ بود و ما که نمی‌خواستیم از این فاصله عقب بپشیم، با هر ترفندی بود به جبهه رفتم. از مجموع ۵۵۰ دانش‌آموز ۲کلاس، ۴۵ نفر به جبهه رفتند. ما جنگجو و جنگ‌طلب نبودیم. اصلاً قیافه و قدوقوایمان به جنگجو نمی‌خورد و حتی اندازه برخی اسلحه‌ها، قدم ما بلندتر بود. شاید در نگاه اول حضور مادر جبهه به شور و شوق ما به هیجانات دوران نوجوانی مربوط می‌شد اما واقعیت این بود که وقتی وارد صحنه جنگ واقعی می‌شدیم آن احساسات و شور و هیجان رنگ می‌یافت و اگر پشتوانه عقلانی و دینی پشت آن هیجانات نبود، امکان نداشت کسی بتواند بماند و ادامه دهد. خیلی از دانش‌آموزان با شجاعت وارد رسته‌های خطرناکی شدند. از تخریب‌چی گرفته تا غواصی یا نیروی اطلاعات عملیات، حتی برخی فرمانده شدند. تنها کسی آنها را مجبور نکرده بود، حتی مانع ورود نوجوانان به جنگ هم می‌شدند. میدان نبرد، عرصه جنگ واقعی بود و اینگونه نبود که کسی بخواد با احساسات و شور زودگذر نوجوانی چند ماه بماند، در عملیات شرکت کند و به مأموریت‌های خطرناک برود. مهم‌ترین عامل برای حضور در جبهه، انگیزه‌های دینی و باورهای رمنسوپ شده در ذهن و فکر مان بود و باور داشتیم که برای دفاع از آمان‌ها، میهن و سرزمین‌مان و افتخارات گذشتمان می‌جنگیم.»

یادداشت

**مهناز عباسیان:** روزنامه‌نگار

مروری بر کتاب «نخل‌های تشنه کنارهای سیراب»

نوشته سمیرا اصلان پور

### ام‌الشهدای جزیره هرمز

در سال‌های اخیر کتاب‌های متعددی درباره زندگی، مبارزات، رشادت‌ها و سرانجام شهادت بسیاری از سرداران دوران دفاع‌مقدس در قالب زندگینامه‌های داستانی چاپ و منتشر شده که اغلب آنها درباره فرماندهان، جانبازان، آزادگان و... بوده که طبعاً درصد بالایی از آنها را مردان عرصه‌های مقاومت و پایداری تشکیل می‌دادند. در این میان کمتر به زندگی، مبارزات و رشادت‌های زنان در عرصه‌های مقاومت و پایداری پرداخته شده است. البته این امر تا حدودی طبیعی است چون درصد بالایی از افراد حاضر در میداین خطوط مقدم را مردان تشکیل می‌دادند ولی کم نبودند زنانی که دوشادوش مردان در میدان مبارزه علیه دشمن جنگیدند و سرانجام به شهادت رسیدند. پرداختن به زندگی این عده از بانوان شهیده می‌تواند برگ‌های زرینی از ایثار و رشادت‌های آنها را برای نسل‌های بعدی به یادگار بگذارد. در این میان، سمیرا اصلان پور یکی از نویسندگان معاصر است که پرداختن به موضوع زندگی و مبارزات و در نهایت شهادت برخی از بانوان در دوران انقلاب اسلامی و دفاع‌مقدس را در دستور کارهای خود قرار داده است.او علاوه بر نوشتن کتاب‌های داستانی درباره شهدای مرد به شهدای زن هم گوشه‌چشمی داشته و آثاری در این زمینه تألیف و منتشر کرده است. از جمله، کتاب «نخل‌های تشنه کنارهای سیراب» که به زندگی و شهادت یکی از بانوان سرفراز در تاریخ معاصر ایران می‌پردازد.

**ایستادگی شهدای خانواده‌های گلزاری**

در این کتاب فرزانهایی از زندگی شهید فاطمه نیک (درویشی) در قالب زندگینامه داستانی روایت شده است. نویسنده این کتاب را در ۱ فصل نوشته که هر یک از فصل‌ها به یک برهه از زندگی آن شهید می‌پردازد. خلاصه‌ای از زندگی شهید فاطمه نیک (درویشی) به این صورت است

که او در سال ۱۳۰۰ شمسی، در هرمز متولد شد و در پنجم مرداد۱۳۶۶ در حج خوین در جوار خانه خدا به شهادت رسید.او که بیشترین بخش زندگی‌اش را در هرمز به سر برده بود، پس از شهادت چنانچه آرزو داشت، در گلزار شهدای بهشت زهرا ی هرمز بر ساحل پرافتخار هرمز، نظارگر بر دریای بی‌کران عمان و خلیج همیشه فارس، آرمید. آن‌جا که ۸ شهید دیگر خانواده‌اش، او را چون نگینی در بر گرفته‌اند. مردان هرمز که با دریا خو داشتند و آشنای آب و توفان بودند، در بسیاری از عملیات‌های آبی سپاه اسلام، نقش محوری و کلیدی را به‌عهده گرفتند و بیشترین شان نیز در چنین عملیات‌هایی به شهادت رسیدند. ۲ نفر از فرزندان فاطمه نیک، محمد و علی گلزاری، در آستانه سال ۶۱، در عملیات فتح‌المبین، باب شهادت را روی خانواده گشودند و پس از آن‌ها، موسی درویشی، برادر فاطمه نیک و فرمانده سپاه هرمز و محمد شفیق مدنی، خواهرزاده‌اش، در عملیات خیبر به فاتح خیبر پیوستند و در جزیره مجنون به شهادت رسیدند. غلام گلزاری، سومین پسر فاطمه بود که همراه دامادشان، عبدالعلی دریاورد، در زمستان ۱۳۶۴، در عملیات آبی والفجر هشت به صف شهد